



بسم الله و بذكره و لله

آموزه‌های روانشناختی در قرآن و حدیث

دکتر احسان پوراسماعیل

Ehsanpouresmaeil.com
ehsan_pouresmaeil@yahoo.com
dr.ehsanpouresmaeil@gmail.com
<https://telegram.me/drehsanpouresmaeill>
eitaa.com/drehsanpouresmaeill
<https://www.facebook.com/ehsanpouresmaeil>

ویرایش اول، پاییز ۱۳۹۷
به دلیل به کار رفتن آیات و روایات در این جزوه، خواهشمند است شأن بهره‌برداری از آن را حفظ کنید.
آزمون میان ترم تا (مرگ پایان زندگی نیست: ص ۱۷)

بخش اول:

«رهیافت قرآنی»

گفته می‌شود روان‌شناسی معاصر در چهارچوب اثبات‌گرایی و تجربه‌گرایی شکل گرفته است، منظور این است که بصورت نوشته و نانوشته هشیار و ناهشیار تحت تأثیر مبانی انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و روش‌شناختی اثبات‌گرایی است. به عبارت دیگر اگر به پس‌زمینه‌ها و پشت‌صحنه‌ی این روان‌شناسی بازگردیم به یک اثبات‌گرایی محض خواهیم رسید. مراد از روان‌شناسی در رهیافت قرآنی، آن است که همه‌ی این مبانی براساس قرآن باشد.

چنین رهیافتی اکنون در جوامع علمی و فرهنگی ملل حضور قوی و مستمر ندارد؛ بلکه جریانی است که در میان ملل مسلمان یعنی یک چهارم ساکنان کره‌ی زمین در کمتر از یک قرن گذشته، به ندرت جایگاهی تقریباً قوی یافته است. پس منظور از رهیافت قرآنی آن است که می‌خواهیم به صورت آگاهانه و با تلاش زیاد طی زمان قابل توجه، مبانی قرآنی را جایگزین مبانی غیرقرآنی کنیم.

برای داشتن روان‌شناسی قرآنی به پیش‌فرض‌هایی نیاز داریم که اصول آن به شرح زیر است:

- ۱- معرفت‌نقلی که عبارت است از: پیام وحی و روایات ائمه علیهم‌السلام که برای شیعیان جنبه‌ی «معرفت‌شناختی» دارد.
- ۲- روان‌شناسی در رهیافت قرآنی یک شاخه‌ی علمی تجربی نیست، بلکه یک شاخه‌ی معرفتی است.
- ۳- این شاخه‌ی معرفتی از روش‌های مختلف تجربی، عقلی، شهودی، نقلی و ... بهره می‌برد.
- ۴- محور وحدت‌بخش معرفت‌روان‌شناسی اسلامی عبارت است از: روان‌شناختی بودن موضوعات و مسائل آن، نه روش یا هدف دیگر.
- ۵- قرآن برای حضور در زندگی روزمره است و پیروان آن باید تلاش کنند تا آموزه‌های آن را در زندگی پیاده کنند.
- ۶- بخش زیادی از حضور دین امروزه در غالب علوم انسانی از جمله روان‌شناسی است.
- ۷- فرایند اجتهاد در پاسخ‌گویی به سؤالات، ایفای نقش می‌کند؛ یعنی همان‌گونه که ممکن است میان دو دلیل عقلی؛ یا عقلی و نقلی اختلاف وجود داشته باشد و فرایند اجتهاد آن را حل کند، در روان‌شناسی نیز اختلاف‌ها در فرایند اجتهاد قابل حل است.
- ۸- روان‌شناسی اسلامی در اهداف کاربردی، تابع نیازهای جامعه اسلامی است.
- ۹- موضوعات و مسائل روان‌شناسی اسلامی بسیار متنوع و بیشتر است از روان‌شناسی معاصر و مفاهیمی اساسی دارد که آن را از دیگر مکاتب روان‌شناسی متمایز می‌کند.

• مبانی انسان شناختی روان شناسی از دیدگاه قرآن و حدیث:

۱- انسان مخلوق است:

انسان، از ابتدا وجود نداشته، بلکه خداوند او را خلق کرده است و خلقت او به صورت‌های مختلف و در مراحل مختلف مورد توجه قرآن و روایات قرار گرفته است. گاه گفته شده است او از عدم خلق شده است ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ (انسان، ۱) گاه از خاک ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ﴾ (مؤمنون، ۱۲) و گاه از آب و گاه از نطفه، مضغه، علقه (اشاره به مراحل خلقت) ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُصِرُّونَ﴾ (الزمر، ۶) و سپس دوران بزرگسالی ﴿سُورَةُ حَجِّ، آیه ۵: مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾ كهولت و ناتوانی ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (یس، ۶۵) و آمادگی برای مرگ و ...

اگر این نکته به ذهن خطور کند چرا خداوند انسان را مخلوق معرفی می‌کند، شاید این بدان جهت است که به انسان یادآور شود خالق دارد که همه‌ی حالات او نظیر سلامت و بیماری، شادی و غضب، حس خوب و حس بد، و... وابسته به اوست و دیگر این که در طول تاریخ حیات بشری بسیاری از انسان‌ها ادعای الوهیت کرده‌اند و تعبیر مخلوقیت به انسانی که خود را گم کرده و خدا معرفی می‌کند این کمک را می‌کند تا جایگاه واقعی خود را بشناسد. همچنین او مخلوق است، یعنی برای هدفی خلق شده، ابتدا و انتها دارد که خالق وی برایش دفترچه‌ی راهنمای زندگی یعنی: قرآن را در کنار معلمان بی بدیلش یعنی اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار داده است تا او را برای رسیدن به هدف نهایی خلقت یاری کند.

۲- انسان دو ساحتی است :

انسان مرکب است از یک بُعد مادی و یک بُعد روحانی. خلقت نخستین انسان به اراده‌ی خودش نبوده اما کیفیت شکل‌گیری روح و تکامل آن با اراده‌ی اوست. این دو ساحت با هم ارتباط تنگاتنگ دارند و جسم و روح انسان دو روی سطح یک سکه محسوب می‌شوند. ویژگی روان‌شناختی اسلامی و تفاوت آن با روان‌شناسی غربی در دین است که هر دو ساحت انسان را مورد توجه قرار داده است.

۳- انسان بنده‌ی خداست:

خداوند بندگان خوب خود را مانند: پیامبر اسلام ﷺ ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (البقره، ۲۳) حضرت عیسیٰ (علیه‌السلام) ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ (مریم، ۳۰) حضرت سلیمان (علیه‌السلام) ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص، ۴۴) و....

را با وصف «عبدالله» یاد می کند. در برخی آیات به انسان می گوید: «ای بندگان من» حتی زمانی که در گفت و گو با شیطان مطالبی را بیان می کند: تو بر بندگان من تسلط و حاکمیتی نداری ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (الحجر، ۴۲) یا زمانی که خداوند می فرماید: همه ی گناهان انسان را به جز شرک قابل بخشش می دانم. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (النساء، ۴۸) تمامی این آیات درصدد نشان دادن رابطه ی انسان و پروردگار است.

۴- انسان دشمنی به نام هوای نفس دارد:

در آیات و روایات، دوگونه در مورد نفس آدمی سخن به میان آمده است. یک دسته از تعبیر، نفس را در جایگاهی بالا نشان می دهد و دسته ی دیگر نفس را موجودی شرور معرفی می کند. ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (القصص، ۵۰) به عنوان مثال امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «کسی که در نزد خود خوار شود و احساس کرامت و شخصیت اخلاقی نکند از شر او ایمن مباش»؛ برای انسان هیچ دشمنی بالاتر از نفس درونش نیست و همانطور که در طول زندگی ممکن است دشمن بیرونی داشته باشد ولی قطعاً دشمن درونی به نام نفس دارد که می تواند نیازهای کاذب فراوانی را برای ما ایجاد کند.

۵- انسان دشمنی به نام شیطان دارد:

ابلیس دشمنی است که در مقابل انسان قسم یاد کرده تا آدمی را راحت نگذارد و از آنجا که انسان دارای اختیار است باید خود تصمیم بگیرد که از شیطان پیروی نکند. شیطان ویژگی های روان شناختی انسان و ضعف های او را به خوبی می داند و می شناسد و برای هرکس برنامه ریزی خاص خود را دارد تا با وسوسه های مختلف او را از مسیر حق منحرف کند. نکته ی مهم در مورد مواجهه ی ما با شیطان این است که باتوسل به حجت خدا در هر عصر می توان از شر شیطان در امان بود.

۶- انسان به مقدار توانایی اش وظیفه دارد:

همه ی انسان های بالغ و عاقل در خطوط کلی تکالیف باهم شریک هستند؛ ولی برخی واجبات شرطهایی دارند که ممکن است برای بعضی از افراد، آن شرط موجود نباشد و برای برخی دیگر باشد. مثلاً توانایی های جسمانی، علمی، مالی، شغلی، رشته ی تحصیلی و... قانون خداوند این است که از هیچ کس بیشتر از توانایی اش تکلیف خواسته نمی شود و هیچ کس مجاز نیست از تکالیفی که در توان اوست سر باز زند.

۷- انسان با مشکلات آزمایش می شود:

امتحان یکی از سنت های الهی است و این به هیچ وجه غیرقابل تغییر نیست. با بررسی منابع مختلف در می یابیم که سنت امتحان در امت های گذشته مثل: حضرت نوح، عاد، ثمود، قوم حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت شعیب (علیهم السلام) و... جریان داشته است؛ بنابراین در امت حاضر و آینده نیز جریان خواهد داشت. به عنوان مثال در سوره ی عنکبوت آیه ی دوم می خوانیم: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ یعنی: آیا مردم گمان کرده اند همینکه بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ و در آیه ی سوم سوره عنکبوت می فرمایند: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ یعنی: ما کسانی را که قبل از مسلمانان بودند آزمودیم. این دیدگاه باعث می شود انسان در تفسیر رفتارهای خود و دیگران تغییر نگرش ایجاد کند.

۸- این آزمایش به تمام مسائل زندگی تعمیم می‌یابد:

انسان باید بداند در تمام مراحل زندگی خود در حال آزمایش شدن است. بعضی از ما حتی ابزار امتحان بعضی دیگر هستیم. ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالِهِمْ﴾ (محمد ﷺ، ۵) اموال و اولاد انسان ابزار امتحان اوست. ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (الانفال، ۲۸) و ﴿لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (آل عمران، ۱۸۶) غرایز جنسی ما سبب امتحان ماست. (سوره نوح، آیه ۳۳) و... این امتحان فقط در سختی‌ها و مشکلات نیست بلکه در خوبی‌ها و نعمت‌ها نیز اسباب آزمایش ماست. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (الانبیاء، ۳۵) در بینش اسلامی، مشکلات ارج گذاشتن خداوند به مؤمن است و خداوند مؤمنی را که دوست داشته باشد در گرداب بلا فرو می‌برد به طوری که در روایات آمده است سرعت بلا به سوی مؤمن بیشتر است از سرعت باران از فراز تپه‌ها به گودال زمین. (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۲۲) انسان در چالش‌ها و مشکلات زندگی به کمال می‌رسد و سختی‌ها باعث می‌شود تا خودبزرگ بینی از دل انسان خارج شود و فروتنی جای آن را بگیرد. همچنین گرفتاری برای ظالم باعث ادب شدن او، برای مؤمن امتحان و برای انبیاء و امامان ارتقای درجه‌ای آنهاست. قرآن در این زمینه می‌فرماید: خداوند مؤمنان را با بلا و گرفتاری پاک و خالص می‌گرداند و کافران را به تدریج نابود می‌گرداند. ﴿وَلِيَمْحَصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيُمَحِّقَ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران، ۱۴۱) امام صادق (ع) می‌فرماید: «در بهشت منزلی است که هیچ بنده‌ای به آن نمی‌رسد مگر با بلایی که در دنیا به بدنش می‌رسد». وقتی نگرش انسان به مشکلات این گونه باشد در سلامت روان او نیز تأثیر گذار است و رفتارهای دیگران را به گونه‌ای درست تفسیر می‌کند و ارتباطات اجتماعی مفیدتر و صمیمی‌تری خواهد داشت.

۹- انسان ویژگی‌های روان‌شناختی دارد:

قرآن کریم به انسان از ابعاد متعددی مثل خلقت، ارتباط با خداوند، معاد و ویژگی‌های روان‌شناختی او پرداخته است. به عنوان مثال انسان دارای ظرفیتی دوسویه است که هم به خوبی و هم به بدی تمایل دارد؛ اما طبیعت مادی انسان سبب می‌شود حرکت او به طرف منفی بسیار آسان باشد. آن چنان که در قرآن آمده است: بدبخت، آزمند و بی‌تاب خلق شده است. چون صدمه‌ای به او برسد، عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد بخل ورزد. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ (المعارج، ۱۹-۲۱) در حال نعمت از خداوند روی برمی‌گرداند و خود را کنار می‌کشد ولی وقتی آسیبی به او برسد، دست به دعا فراوان می‌برد. ﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾ (فصلت، ۵۱) هرگاه آسیبی به او برسد در همه حال (خواهیده-نشسته-ایستاده) خدا را می‌خواند و چون گرفتاری‌اش برطرف شود، چنان حرکت می‌کند که گویی هیچ درخواستی از خداوند نداشته است ﴿وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُتَسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (یونس، ۱۲).

انسان همواره نوعی شتاب زدگی دارد ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾ (الإسراء، ۱۱) و ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون﴾ (الانبیاء، ۳۷).

همان گونه که خوبی‌ها را فرا می‌خواند، بدی‌ها را نیز فرا می‌خواند. ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾ (سوره اسراء، آیه ۱۱)

ممکن است در سنگدلی به جایی رسد که از سنگ هم سخت‌تر شود. ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (البقره، ۷۴)

هرگاه احساس بی‌نیازی کند، گرفتار طغیان در برابر خداوند می‌شود. ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ (علق، ۶)

در مقابل نعمت‌های پروردگار بسیار ناسپاس و بخیل است و خودش نیز بر این حالت گواه است و علاقه شدیدی به مال دارد. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ (العادیات، ۶-۸)

همواره در زیان است مگر که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد و به حق و صبر توصیه کند. ﴿وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾ (العصر، ۱-۳)

انسان منافق و مشرک بسیار ظالم و جاهل است ﴿لَيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (الاحزاب، ۷۳)

و ناسپاس ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ (ابراهیم، ۳۵) و ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ (عبس، ۱۷) است.

و حالتی دارد که مایل است پیش روی او باز باشد و هرکاری را که دوست دارد بدون مانع انجام دهد. ﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾ (قیامة، ۶)

تنگ نظر و بخیل است و از تنگ دستی می‌ترسد به گونه‌ای که خزائن رحمت پروردگار را هم در اختیار داشته باشد باز هم از انفاق کردن می‌پرهیزد. ﴿فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَقْنَاهُ وَمِنْ مَعَهُ جَمِيعًا﴾ (الأنعام، ۱۰۳)

ضعیف است و در طغیان غرایز مقاومت او کم است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ (النساء، ۲۹)

و اهل جدل است. ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ (الکهف، ۵۴)

• مبانی هستی‌شناسی

اگر روان‌شناسی به بررسی رفتار و تجلیات روانی انسان می‌پردازد و آن‌را تحلیل می‌کند، چیستی، چرایی، چگونگی و پیامدهای آن‌را به تحلیل روان‌شناختی می‌سپارد؛ پس مفهوم و باوری که پیشامد و پیامد آن رفتار و تجلیات روانی باشد در این چهارچوب فاقد بررسی است. به عنوان مثال باور این‌که همه‌ی هستی، سیری یک پارچه و منسجم دارد که از سوی پروردگار تنظیم شده است و انسان بخش کوچک اما مهمی از این مجموعه است که در این سیر با مخلوقات دیگر از جمله جن، فرشته، شیطان قسم خورده، طبیعت و همه‌ی قوانین آن، همواره همراه و هم زیست است ما را به کنترل شخصیت درونی، انگیزه‌ها، رفتارها، عواطف، هیجان‌ها، آرزوها، ارتباط انسان با سایر موجودات و ... وای دارد.

۱- هستی مخلوق خداست:

ممکن است مخلوق دانستن جهان در کشف قانون‌مندی‌های جهان و انسان به خودی خود تأثیر نگذارد. اما بر تفسیرها و نتیجه‌گیری‌های او اثر مستقیم می‌گذارد. قرآن در این زمینه می‌فرماید: خداوند همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و با آن میوه‌ها را برای روزی شما بیرون آورد و کشتی‌ها را مسخر شما گردانید تا بر صفحه‌ی دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را مسخر شما نمود. ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ

الْأَنْهَارَ ﴿ابراهیم علیه السلام، ۳۲﴾ بنابراین اعتقاد به خالقیت خدا و این که همه چیز در مقابل خواست او خاضع است نگاه انسان را به جهان تغییر می دهد.

۲- هستی هدفمند است:

جهان هدفمند آفریده شده است و این هدفمندی به زندگی انسان معنا می دهد؛ بنابراین ممکن است بسیاری از ناپسامانی های روحی و روانی انسان به دلیل فراموشی این هدف و فاصله گرفتن از آن باشد. عبودیت و بندگی هدفی است که انسان باید در زندگی دنبال کند تا به وسیله ی آن تکامل یابد. خداوند می فرماید: من جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه عبادتم کنند. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات، ۵۶)

۳- هستی هماهنگ است و خالق واحد دارد:

هیچ موجودی در جهان وجود مستقل ندارد و همه ی هستی مشغول انجام تکالیف خود هستند مگر مخلوقاتی مثل انسان که به آن قدرت اختیار داده شده است که ممکن است خلاف جهت هستی حرکت کند. خدای متعال نیز کاملاً ناظر بر عملکرد مؤمن و غیرمؤمن است و هرگاه که اراده کند نعمتی را می گیرد و یا می بخشد. ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران، ۲۵ و ۲۶)

۴- طبیعت برای انسان خلق شده است:

قرآن کریم طبیعت را سرمایه ای می داند که خداوند در اختیار انسان قرار داده است. ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، وَ مَا ذَرَأَّا لَكُمُ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذْكُرُونَ، وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَ عِلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (النحل، ۱۲-۱۶) بنابراین انسان باید به درستی طبیعت را بشناسد و از آن استفاده کند. به عنوان مثال احترام به حقوق حیوانات حتی در زمان ذبح کردن، نمونه بارز این احترام است.

۵- زمین مناسب زندگی انسان است:

در قرآن زمین به عنوان گهواره انسان معرفی شده است که در آن سیر می کند و از نعمت ها و امکانات و آب و هوای آن و حرارت و بذر و ... بهره می برد. ﴿قَالَ رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى، قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى، قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى، الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ ثَبَاتٍ شَتَّى﴾ (طه، ۵۰-۵۳) خداوند همه ی آنچه در زمین آفریده است را در اختیار انسان قرار داده است. مثلاً انسان از دریا، غذا می گیرد. جواهرات و زیورآلات به دست می آورد. از ستاره ها برای شناسی راه ها استفاده می کند و ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، وَ مَا ذَرَأَّا لَكُمُ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذْكُرُونَ، وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَ عِلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (النحل، ۱۲-۱۶)

۶- امور غیبی هستی یا متافیزیک:

غیب شامل اموری مانند فرشتگان، اجنه، شیطان و... می‌شود که با چشم ظاهری قابل دیدن نیستند. اگر کسی به امور غیبی اعتقاد نداشته باشد نمی‌تواند به اسلام اعتقاد واقعی داشته باشد. اگرچه انسان به اذن خداوند به برخی از مصداق‌های غیب در همین دنیا دست پیدا می‌کند؛ بنابراین بازهم باید بدانیم که «کلیدهای غیب نزد اوست و کسی جز خدا آن را نمی‌داند؛ هرآنچه در خشکی و دریاست او می‌داند و هیچ برگی نمی‌افتد مگر اینکه در کتاب مبین آمده است.» ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ؛ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (الانعام، ۵۹)

اگر انسان را به بعد زیستی منحصر کنیم و ارتباط رفتاری او را با مصداق‌های غیبی نادیده بگیریم در حقیقت به بخش بسیار کوچکی از انسان اکتفا کرده‌ایم و بسیاری از رفتارها و تجلیات روانی او را نمی‌توانیم تحلیل کنیم.

• مبانی اعتقادی

آن‌چه انسان به آن اعتقاد دارد به صورت هشیار و ناهشیار در تمام ساختمان روانی او اعم از شناخت‌ها، عواطف، هیجان‌ها، انگیزه‌ها، رفتارهای فردی، اجتماعی و... جا گرفته، ایفای نقش کرده و مؤثر واقع می‌شود به ویژه اعتقادهای دینی که معمولاً از راسخ‌ترین اعتقادهای انسان محسوب می‌شود و کم و کیف آنها در روان شناسی افراد معتقد با افراد غیرمعتقد تفاوت ایجاد می‌کند.

اعتقادهای قرآن و حدیثی بسیار زیاد هستند و در یک معنا آن همه مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و... که از رهیافت قرآنی و حدیثی به دست می‌آیند از مبانی اعتقادی مسلمانان محسوب می‌شوند به این ترتیب بسیاری از مبانی اعتقادی در مباحث قبل مورد اشاره قرار گرفت ولی برخی از اعتقادات هستند که پیشتر از آنها یاد نشده که بدین شرح است:

۱- اعتقاد به خدا:

از این پیش فرض، روان‌شناسی سخن به میان آورده است اما خدایی که قرآن کریم به ما معرفی می‌کند منحصر به استدلال و بعد شناختی نیست. خدایی که در زندگی همه حضور دارد، بخشنده و مهربان است، نعمت به ما ارزانی می‌کند، با مؤمنان دوست است و کافران را دوست ندارد. به قدری با مخلوقات خود نزدیک است که به آنها می‌گوید من از رگ گردن به شما نزدیک‌تر؛ که البته به یقین بعد زمانی و مکانی در این تعبیر نیست. با بندگان سخت‌گیری بی‌فایده ندارد بلکه حتی بر آنها آسان می‌گیرد و اگر تکلیفی بر دوش بندگان می‌گذارد برای ورزیده شدن در مسیر عبودیت است و...

۲- اعتقاد به نبوت و امامت:

باورداشت به انبیاء و امامان نیز ادامه همان اعتقاد به خداوند است. خداوند در این دنیا سرمایه‌ی عمر را به ما داده است که با آن تجارت کنیم و برای موفقیت در این تجارب متخصصان دلسوزی را قرار داده تا آنها راه دقیق و قطعی را به ما نشان دهند. هرکسی با ایشان بیشتر ارتباط داشته باشد و از آنها بیشتر استفاده کند سود زیادتری به دست می‌آورد و هرکس از ایشان جدا شود، گمراه و زیان کار خواهد بود. آنان واسطه میان انسان‌ها با خداوند هستند که اطلاعات مربوط به امور غیبی را از خداوند گرفته و برای ما می‌آورند.

۳- مرگ پایان زندگی نیست:

ایمان به این مطلب و درونی سازی آن مسئله‌ای فراتر از شناخت است. به این نگرش زمانی دست پیدا می‌کنیم که بین شناخت، عواطف و آمادگی رفتاری هماهنگی ایجاد کنید. ما به هنگام مرگ نابود نمی‌شویم و مرگ برای برخی از انسان‌ها آسان و برخی دیگر دشوار است.

۴- مراحل از زندگی گذشته، و مراحل در پیش است:

ما پس از مرگ وارد مرحله جدیدی از زندگی می‌شویم که نامش زندگی برزخی است. در عالم برزخ عذاب و پاداش وجود دارد. امکان دید و بازدید ارواح و گفت و گو میان یک‌دیگر وجود دارد و افراد تمایل بسیار دارند که به دنیا برگردند و کارهای نیک بیشتر انجام دهند اما دیگر ممکن نیست. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰).

۵- زندگی دنیا کوچک است:

زندگی ما در این دنیا از نظر زمانی کوتاه و غیر قابل مقایسه با آخرت است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمُ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (سوره توبه، آیه ۳۸) و ﴿فَازْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (سوره بقره، آیه ۳۶).

از طرفی دیگر آخرت همیشگی است و خلود دارد اما دنیا فانی است. ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نَكْفِيكَ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۴۲).

متاع این دنیا بسیار اندک است و آخرت برای افراد متقی بهتر است. خود این دنیا هیچ ارزشی ندارد بلکه فقط خلق شده تا معلوم شود کدام یک از انسان‌ها عمل نیک انجام دهد و کدام عمل بد. ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾ (سوره ملک، آیه ۳).

و هر کس که طغیان کند و زندگی دنیا را اصل قرار دهد و به فکر زندگی اخروی نباشد، جایگاه او جهنم است. ﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (سوره نازعات، آیه ۳۸).

۶- باید به زندگی خوش‌بین و امیدوار باشیم:

در زندگی اسلامی جایی برای بدبینی فرد مسلمان نسبت به زندگی وجود ندارد چرا که همه‌ی سختی‌ها، راحتی‌ها، غم‌ها و شادی‌ها و تمام فعالیت‌های فرد محاسبه می‌شود و به کسی ظلم نمی‌شود. هر که هر کار خوبی انجام دهد، ده برابر پاداش دارد؛ و بسیار نکوهش شده است اگر مومنی از مشکلات خود ناله و شکایت داشته باشد.

۷- زندگی دنیا، مزرعه آخرت است:

این‌جا هر کاری انجام می‌دهیم چه خوب و چه بد در قیامت خواهیم دید ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (سوره زلزال، آیه ۷ و ۸).

هر کسی کوله بار مخصوص خود را دارد. ﴿قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۶۴).

کسی که گمراه شده است به سوء اختیار خود گمراه شده است ﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (سوره اسراء، آیه ۱۵) و خداوند از روی لطف خود فرموده است کسی که خطایی می کند به همان مقدار مجازات خواهد شد و کسی که کار شایسته‌ای انجام دهد ده برابر پاداش خواهد داشت ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾. (سوره انعام، آیه ۱۶۰)

بخش دوم:

«احساس، ادراک و شناخت»

مقدمه:

احساس^۱، ادراک^۲ و شناخت از زیر بنایی‌ترین مباحث روانشناسی محسوب می‌شود. بقای ارگانیزم و استمرار حیات مادی یا معنوی آن در گام نخست به دریافت‌های حسی ما از پیرامون و درون خودمان وابسته است؛ وقتی از مادر متولد شدیم چیزی نمی‌دانستیم و به کمک ابزارهایی که خداوند در وجود ما قرار داد خود و محیط خودمان را شناختیم ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (سوره نحل، آیه ۷۸). آن‌چه به هنگام به دنیا آمدن در وجود ما نهاده شده چند موضوع است:

- ۱- بازتاب‌های عصبی که گویا به صورت نباتی شکل می‌گیرد و نوزاد در آن هیچ نقشی ندارد.

- ۲- قوای حسی بیرونی و درونی و ابزارهای آن‌ها که بعضی به صورت بالفعل (مثل: حس شنوایی، گرسنگی، درد و... که حتی قبل از تولد هم وجود دارد) و برخی به صورت بالقوه (مثل بینایی که پس از ولادت فعال می‌شود) در نوزاد شکل می‌گیرد.

- ۳- ظرفیت تجمع و تحلیل صورت‌های حسی که برای فرد حاصل می‌شود به گونه‌ای که فرد می‌تواند مزه‌ای را که دیروز چشیده با مزه‌ای که امروز چشیده است را مقایسه کند یا چهره‌ای را که ساعتی پیش دیده با چهره‌ای که اکنون می‌بیند مقایسه کند و این همانی را حس یا درک کند.

^۱ -Sensation

^۲ -Perception

۴- ظرفیت‌های انفعالی _عصبی، که فرد بی اختیار از خود نشان می‌دهد. برای مثال با احساس درد چهره‌اش در هم می‌رود، با احساس گرما عرق می‌کند، با احساس سرما می‌لرزد و...

۵- بالقوه‌هایی که برای بالفعل شدن نیاز به گذر زمان و فراهم شدن مقدماتی جسمی _روانشناختی، دارد. برای مثال هر فردی از همان زمان که به دنیا می‌آید بالقوه نیروی جنسی یا هوش انتزاعی دارد.

۶- افزون بر این‌ها، ظرفیتی در افراد وجود دارد که همه به یک اندازه به فعلیت نمی‌رسد و آن قوه‌ی تفکر است که بستگی به امور متعددی دارد؛ مثل: ژنتیک و فعال شدن هر چه بیشتر سلول‌های مغزی در دوران کودکی، مباحث احساسی، ادراک حسی، ادراک فراحسی، شناخت، فرا شناخت و امور فوق ادراک (اموری که برای انسان قابل شناخت نیستند).

• ادراک حسی از دیدگاه قرآن و حدیث

رابطه‌ی ارگانیزم با محیط خود به وسیله‌ی اندام‌های گیرنده و پاسخ دهنده صورت می‌گیرد. دریافت محرک به وسیله‌ی گیرنده‌ی حسی و انتقال آن به مراکز عصبی خاص، احساس نامیده می‌شود. در دریافت و انتقال اثر تحریک به مراکز حسی قوانینی وجود دارند که مهم ترین آنها عبارتند از: «قانون همه یا هیچ»، «قانون مقاومتی مطلق» و «قانون مقاومت نسبی»...

احساس، عبارت است از انتقال اثر محرک از گیرندگان حسی به سیستم اعصاب مرکزی که به صورت عینی قابل پیگیری است. این احساس ارزش شناختی ندارد و به گونه‌ای منفعل حاصل می‌شود و اساس کاملاً فیزیولوژیک دارد. ابزارهایی که این احساس‌ها برای ما حاصل می‌کنند (حواس درونی و بیرونی) در حد ابزاری، ارزشمند هستند ولی ابزارهایی انحصاری و غیرقابل جایگزین هستند و اگر انسان‌ها از آنها استفاده درست نکنند از بسیاری حیوانات ضعیف‌تر محسوب می‌شوند.

امواج صوتی، نوری و الکترومغناطیسی که انسان آنها را دریافت می‌کند ضعیف‌تر از بسیاری حیوانات هستند. مثلاً: هُدهِدُ از امکاناتی برخوردار است که حضرت سلیمان نبی علیه السلام برخوردار نیست. «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ»

بنابراین، انسان فقط به اموری که خداوند به او اذن داده علم دارد. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

بخشی از محدودیت‌هایی که خداوند برای انسان قرار داده است؛ به چهارچوب همین امور طبیعی (ابزارهای حسی) بازمی‌گردد و بخشی نیز به قدرت ادراکی او برمی‌گردد که هم از جهت منابع اولیه و هم از نظر ظرفیت ادراکی او محدود است. به همین جهت ادراکات او، در محدوده‌ی امور مادی است و از امور غیرمادی اطلاعاتی را دریافت نمی‌کند مگر با واسطه «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» ابزار احساس و ادراک همین دست و پا، چشم، گوش، قلب و... هستند و هرکس یکی از آنها را نداشته باشد از ادراک و احساس مربوط به آن محروم می‌شود. «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»

خداوند حقیقت اینها را مستقیماً به خود نسبت می‌دهد و از انسان انتظار شکرگزاری دارد. البته شکرگزاران کم هستند. ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ اینها از دیدگاه قرآن آن قدر مهم تلقی می‌شوند که خداوند مسئولیت کارهای انجام یافته انسان را به همین اعضا نسبت می‌دهد و تأکید می‌کند که ﴿وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ یعنی: ای انسان این ابزارها را به کار بگیر و در امور زندگی‌ات علم به دست بیاور و از اموری که علم به آنها نداری پیروی مکن.

خداوند آن قدر اهمیت و جایگاه این حواس از جمله حس لامسه را مهم می‌داند که برای آشکار شدن اوضاع آخرت از تشبیه کردن آنها به امور حسی دنیایی استفاده می‌کند. ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ همی حواس ما از جمله بینایی، شنوایی و... به فرمان خداوند کار می‌کنند. ﴿وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَيَّ أَعْيُنَهُمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴾ و انسان‌ها به گونه‌ای خلق شده‌اند که گویا «اصالة الحسی» هستند.

اگر مطلبی را به صورت حسی دریافت کردند آن را راحت‌تر می‌پذیرند؛ مثلاً: کافران در زمان پیامبر ﷺ برای پذیرش نبوت بهانه‌های مختلفی می‌تراشیدند که خدای متعال بهانه‌های آن‌ها را افشاء می‌کند و می‌گوید اگر این قرآن را به صورت کاغذی ملموس هم برایشان نازل می‌کردیم یا فرشته‌ای را می‌فرستادیم که آنها او را می‌دیدند... باز هم نمی‌پذیرفتند. ﴿فَلَمَّا رَأَى السَّمْسُ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ حتی حضرت ابراهیم ؑ که پیامبر خداست وقتی می‌خواهد از مسأله‌ی معاد و دوباره زنده شدن انسان‌ها اطمینان پیدا کند از خداوند درخواست می‌کند که به صورت حسی به او نشان بدهد و خداوند نیز درخواست او را اجابت می‌کند. ﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

می‌توان بر دو نوع احساس در وجود انسان تأمل کرد: یک نوع، احساسی است که یک عضو مشخص از بدن عهده‌دار آن است و دیگری آن که عضو خاصی عهده‌دار آن نیست بلکه بیشتر به قلب نسبت داده می‌شود که منظور قلب جسمانی نیست مثل احساس تعجب، انتظار، حقارت، تکبر، شادی، غم و... که تحت عنوان احساسات از آنها یاد می‌شود که ما آنها را در کنار بحث عواطف قرار می‌دهیم.

در قرآن از نوع دوم بسیار یاد شده است؛ برای مثال کسانی که برای رفتن به جهاد امکانات لازم در اختیارشان نبود احساس غم شدیدی داشتند به گونه‌ای که چشم‌هایشان از اندوه، اشک بار بود. ﴿وَ لَا عَلَيَّ الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ عَلَيْهِمْ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ یا مثلاً قابیل هنگامی که برادرش هابیل را کشت نمی‌دانست با بدن او چه کند، کلاغی را دید که جسم کلاغ دیگری را در خاک دفن می‌کند؛ درون خود احساس حقارت کرد و با خود گفت آیا من از این کلاغ کمترم؛ آن‌گاه تصمیم گرفت بدن هابیل را در خاک دفن کند. ﴿مَنْ أَجَلُ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَيَّ بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ به این طریق هم جسد را به خاک سپرد؛ هم احساس حقارت را از خود دور کرد. در آن لحظه که او برای اولین بار با این رفتار کلاغ مواجه شد احساسی به او دست داد که هنوز تبدیل به شناخت نشده بود، احساس بود، اگرچه بعدها با تکرار ذهنی بر آن، تعبیر به شناخت و علم شد.

• صوت از دیدگاه قرآن کریم و روایات

صداها بیش از رنگ‌ها ویژگی‌های روان شناختی دارند چون صداها با احساسات و عواطف لحظه‌ای انسان مرتبط می‌شوند. بر اساس این ویژگی‌هاست که هم گوینده و هم شنونده بدون این که توافقی باهم کرده باشند در ارسال و دریافت یک حس مشترک موفق می‌شوند.

این ارسال و دریافت ممکن است به نوع کلمات انتخاب شده، تن صدا، بلند یا آرام بودن کلام، نرم و دل انگیز یا خشن و رعب آور بودن گفتار مربوط شود. برای مثال جناب لقمان به فرزندش سفارش می‌کند که ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ (سوره لقمان، آیه ۲۰) یعنی: پسر من در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه، که زشت ترین صداها، صدای خران است.

بعضی از اصحاب پیامبر به علت نادانی، پیامبر ﷺ را نیز همانند خودشان با صدای بلند و فریاد خطاب می‌کردند. خداوند به آنان فرمود این کار را نکنید ﴿إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (سوره حجرات، آیه ۵۴) و حتی به ما آموزش داده شده است به هنگام مناجات با خداوند لازم نیست فریاد بزنیم چون در هر صورت چه فریاد بزنیم و چه آرام در دل دعا کنیم برای خداوند تفاوتی ندارد. ﴿وَ أَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (سوره اعراف آیه ۲۰۵) اما هرگاه به کسی ظلم شده باشد اگر برای دفع ظلم از خود فریاد بزند و ظلم را افشا کند اشکالی ندارد ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾ (سوره نساء آیه ۱۴۸) منافقانی که از مؤمنان کینه شدیدی در دل دارند اما آن را مخفی می‌کنند خداوند از طریق رفتارهای غیر کلامی مثل تجلیات روانی که در چهره‌شان ظاهر می‌شود و از طریق لحن گفتار و صدای لرزان‌شان که بیانگر نداشتن تعادل درونی و باور نداشتن به سخنان خود است آنان را معرفی و افشاء خواهد کرد. ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَن لَّنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾ (سوره محمد، آیه ۲۹).

در آیه‌ای دیگر خداوند با همسران پیامبر اتمام حجت می‌کند که رعایت عفت در سخن گفتن داشته باشند و با تن صدای نازک و هوس انگیز سخن نگویند تا بیماردلان به آنان طمع نکنند. ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَتْقِيَتْنِ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (سوره احزاب، آیه ۳۲) و در خصوص دعوت فرعون به سوی حق به حضرت موسی و هارون علیهم السلام می‌گوید با نرمی با وی سخن گویند تا شاید متذکر شود ﴿قَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ (سوره طه، آیه ۴۴).

در کنار این نوع اثر گذاری که مربوط به حالت روان شناختی صوت است نوع دیگری از اثر گذاری نیز در آن وجود دارد که به بعد معرفت شناختی مربوط است یعنی محتوای سخن و دعوت به استدلال‌های مورد نظر که این نوع دوم در قرآن بسیار فراوان است. برای مثال شیطان از طریق صوت و صدایش افراد انسانی را تحریک می‌کند، نه به واسطه‌ی تن صدا و یا تند و ملایم بودن آن، بلکه به واسطه‌ی وعده و فریبی که می‌دهد. ﴿وَ اسْتَفْزَزَ مِنِّي اسْتَطَعْتُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلَبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَّتْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (سوره‌ی الإسراء، آیه ۶۴).

• رنگ از دیدگاه قرآن و روایات

قرآن کریم بازنمای احساسات و برداشت‌های طبیعی انسان از رنگ‌ها است؛ در داستان‌های قرآنی و قصه‌های زندگی انبیاء از رنگ‌های مختلف نام برده شده است و به بعضی از ویژگی‌های آنها اشاره شده است. بعضی از رنگ‌ها

ممکن است سازگاری بیشتری با حس بینایی داشته باشد؛ مثلاً رنگ سفید در موارد متعددی در قرآن با امور مطلوب همایند شده است، گویی قرآن رنگ سفید را عاملی برای آن امور می‌داند. برای مثال سفید، پایان تاریکی است. ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۸۷) و یا سایر موارد ﴿اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ وَمَلَأَتْهُ إِنْهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ (سوره قصص، آیه ۳۲) و ﴿بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ (سوره صافات، آیه ۴۶) و یا در روایات اسلامی بهترین پوشش برای انسان رنگ سفید معرفی شده است آن چنان که در فصل حج شاهد پوشش سراسری در لباس احرام حاجیان هستیم.

شاید پوشش سفید که در اسلام توصیه شده است از آن جهت باشد که:

۱- سفید ترکیب همه نورهاست.

۲- باعث روشنی چشم است.

۳- آلودگی فرد را زود نشان می‌دهد.

۴- آرامش بخش است و....

بعد از رنگ سفید، رنگ سبز است. بهترین رنگ به شمار آمده است؛ گویا رنگ سبز نشانی از خرمی و نشاط دارد، تا جایی که خداوند باغ‌های بهشتی را به این رنگ معرفی می‌کند و انسان را به آن تشویق می‌کند. ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ؛ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؛ مَدَامَتَانِ﴾ (سوره الرحمن، آیات ۶۲-۶۵) هم‌چنین دانشمندان اسلامی نظیر فیض کاشانی و حرعاملی در آثار خودشان رنگ سبز را ستوده‌اند.

رنگ قرمز بعد از اینها به لحاظ روان‌شناختی، گرم و اشتها آور است و در روایات آمده است که لباس قرمز را جز در عروسی و برای خوشایند همسر نباید پوشید (نک: شیخ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۴۷).

در آیه‌ی شریفه‌ی ۶۹ سوره‌ی بقره درباره‌ی رنگ گاو بنی اسرائیل خداوند می‌فرماید ﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ﴾ (سوره بقره، آیه ۶۹) یعنی: «رنگ زرد پرنرنگی که بینندگان را شاد و مسرور می‌کند». معلوم می‌شود رنگ زرد و یا نوع خاصی از آن این ویژگی روان‌شناختی را به صورت ذاتی در خود دارد که نوع انسان‌های بیننده را شاد می‌کند.

از طرفی دیگر در روز قیامت رنگ گناهکاران کیود معرفی شده است؛ گویا مجرمیت با رنگ کیود بیشتر از رنگ‌های دیگر همخوانی دارد. ﴿يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾ (سوره طه، آیه ۱۰۲).

در مجموع می‌توان گفت: انسان و حس بینایی او نسبت به رنگ‌ها اقتضاهایی روان‌شناختی دارد به همین ترتیب به رنگ‌های مختلف دیگر می‌توان ویژگی‌هایی را نسبت داد.

بعضی از آن‌چه با تأمل در آیات به دست می‌آید این است که رنگ‌ها خیر یا شر مطلق نیستند و هر رنگ جنبه‌های روانی مثبت و گاه منفی در بسترهای متفاوت دارد که انسان با ادب باید در پوشش خود به آن دقت کند. مثلاً پوشش انسان در مجلس شادی و یا غم باید کاملاً متفاوت باشد.

با این همه از جانب خداوند بهترین رنگ به امور معنوی نسبت داده می‌شود و آن را «رنگ خدایی» می‌نامند و می‌گوید. ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۳۸) یعنی: بهترین رنگ‌ها، رنگ خدایی است و ما بنده‌ی او هستیم.

عوامل مؤثر ادراک و خطاهای ادراکی

تقریباً همه‌ی مردم وقوع خطاهای ادراکی را قبول دارند. آسمان و دریاها آبی به نظر می‌رسند در حالی که بی‌رنگ هستند، قاشق سالم در آب شکسته می‌نماید، دوخط موازی در دوردست متقاطع نشان می‌دهد، و مثال‌هایی از این دست در زندگی روزمره فراوان هستند.

عوامل متعددی بر ادراک انسانی اثر می‌گذارند؛ در واقع با ویژگی‌هایی که احساس دارد می‌توان گفت که ادراک ما از پدیده‌ها همیشه مطابق با واقع نیست بلکه عوامل متعددی بر آن مؤثر است که همیشه در اختیار ما، شناخته شده و ارادی نیستند.

بعضی از این علوم عبارتند از:

- ۱- حساسیت اندام حسی^۱
- ۲- تجربه‌ی محدودیت حسی^۲
- ۳- حضور سائق‌های فیزیولوژیک^۳
- ۴- توجه یا دقت (متمرکز کردن توانایی‌ها)^۴
- ۵- تجربه‌های گذشته فرد
- ۶- حالت‌های هیجانی مثل: ترس یا خشم و...
- ۷- نگرش‌ها^۵، تمایلات و آرزوها
- ۸- تلقین^۶
- ۹- میزان ارزشمندی اشیا در نظر فرد
- ۱۰- تنبیه و پاداش قبلی نسبت به موضوع.

بسیاری از آیاتی که به عوامل مؤثر بر ادراک اشاره می‌کنند در واقع به عوامل خطای فکری نیز اشاره می‌کنند چرا که می‌توان گفت اینها دو روی یک سکه‌اند. خطاهای ادراکی انسان ممکن است به سه شکل ظهور یابند؛ گاه مربوط به مرحله‌ی حس و ادراک حسی‌اند؛ گاه ناشی از پردازش اطلاعات هستند که به صورت غلط انجام می‌شود و گاهی ناشی از غلط بودن اطلاعات اولی و مقدمات یک برهان هستند. در قرآن کریم نمونه‌هایی از هر کدام را می‌شود ارائه کرد:

الف) خطا از نوع اول (ادراک حسی):

۱- قرآن در مورد سراب می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفًا حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (سوره نور، آیه ۳۹) یعنی: کسانی که کافر شدند اعمالشان هم‌چون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می‌پندارد اما هنگامی که به سوی آن می‌رود آبی نمی‌یابد.

۲- رویداد پرتاب شدن حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آتش از سوی نمروود و سرد و سالم شدن آتش به امر خداوند نمونه‌ی دیگر است از ادراک حسی، ولی این رخداد یک مورد خاص است و در چهارچوب معجزه قرار می‌گیرد ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۶۹).

¹ -sensibility of sensory organ

² -sensory deprivation

³ -physiological drives

⁴ -attention

⁵ -attitudes

⁶ -suggestion

۳- نمونه‌ی دیگر سحر است که ساحران فرعون اجرا کردند. کلمه‌ی سحر به معنای نیرنگ و شعبده و تردستی است. گاهی نیز به معنی هرچیزی است که عامل و انگیزه آن نامرئی و مرموز باشد. در قرآن کریم بیش از ۴۰ مرتبه کلمه‌ی سحر و مشتقات آن بکار رفته است. به عنوان مثال ﴿قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ (سوره طه، آیه ۶۶).

این خطای ادراکی قابل تعلیم و تعلم و قابل تکرار نیست چون تبدیل عصای حضرت موسی (علیه السلام) به اژدها از معجزات محسوب می‌شود و دسترسی آن برای بشر امکان پذیر نیست و از مصداق‌های خطاهای ادراکی هم محسوب نمی‌شود.

۴- به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح (علیه السلام) ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (سوره نساء، آیه ۱۵۷) یعنی: آنان می‌گویند ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند ولی امر بر آنها مشتبه شد.

ب) خطا از نوع دوم: (پردازش اطلاعات به صورت غلط):

۱- گاه به علت‌های مختلف، افراد به حالتی می‌رسند که قلبشان از ادراک احساس‌های درونی و چشم و گوششان از ادراک احساس‌های بیرونی عاجز می‌ماند و دریافت درستی از اطراف خود و محرک‌ها و معانی آنها ندارند. خداوند اینها را غافل می‌داند و می‌گوید از حیوانات هم گمراه‌ترند. ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۷۹) در حقیقت آنها بخاطر اشتغال قلبی به امور دیگر به دستورات خدا بی‌توجه‌اند. ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَأُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ (سوره یونس، آیه ۷).

۲- تأثیر بعضی باورها بر ادراک حسی بسیار جدی است کسانی که آیات الهی را باور ندارند و آن را تکذیب می‌کنند نه گوش شنوایی دارند که حقایق را بشنوند و نه زبان حق‌گویی که اگر حقیقتی را درک کردند برای دیگران بازگو کنند. چشمان حقیقت بین از آنان گرفته می‌شود و گوششان صدای حق را نمی‌شنود و زبانشان از گفتن حق باز می‌ماند. ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلِي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (سوره انعام، آیه ۳۹).

۳- تأثیر بعضی رفتارها بر ادراک حسی؛ کسانی که کارهای زشت انجام دهند نهایتاً کارشان به آن‌جا خواهد رسید که آیات الهی را درک نخواهند کرد بلکه به تکذیب آن می‌پردازند. ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السَّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ (سوره روم، آیه ۱۰).

۴- کسانی هستند که می‌گویند: شنیدیم ولی در حقیقت نمی‌شنوند؛ منظور این است که حواس آنها کار می‌کنند و به ادراک حسی در می‌آورند اما آن ادراک به مرحله‌ی توجه و تفسیر نمی‌رسد، اینان تحت تأثیر انگیزه‌ها و امیال خودشان هستند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ﴾ (سوره انفال، آیه ۲۰)

خداوند به پیامبرش می گوید: که تو کسانی را می توانی هدایت کنی که راه را بر ادراک خود نبندند اما کسانی که می شنوند و نشنیده می انگارند، می بینند و نادیده می پندارند، اینها قابل هدایت نیستند و هدایت نشدن اینها ظلمی است از طرف خودشان به آنها، نه از طرف خداوند.

۵- یکی از عوامل مؤثر بر ادراک نفرتی است که افراد نسبت به اموری دارند. وقتی خداوند آیات الهی را می خواند و آنان را دعوت می کند، آنان به قدری نفرت دارند که حتی به صورت ظاهری هم صورت های خودشان را بر می گردانند ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرْتُ بِرَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾ (سوره اسراء، آیه ۴۶).

۶- مشیت الهی نیز از عوامل مؤثر بر ادراک است ولی خداوند مشیت خودش را به رفتارهای اختیاری افراد وابسته کرده است چنانچه می فرماید: «آنان (به قدری لجوج هستند که) اگر همه ی نشانه های حق را ببینند ایمان نمی آورند بلکه با پیامبر پرخاشگری می کنند و می گویند اینها فقط افسانه های پیشینیان هستند.» خداوند درباره ی افرادی که به این مرحله رسیده اند، می فرماید: «ما بر قلب های آنها پوشش هایی و در گوششان سنگینی ای قرار دادیم که نمی فهمند و نمی شنوند» شاید بتوان اینطور برداشت کرد که از دست دادن یک حس و ادراک حسی بیرونی چندان مهم نیست بلکه از دست دادن حس درونی که با قلب مربوط است بسیار زیان بارتر است؛ در حقیقت آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می دهند کور و نابینا نیستند بلکه گاه روشن دلانی هستند از همه آگاهتر؛ نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (سوره حج، آیه ۴۶).

۷- یکی از عوامل مؤثر بر ادراک، نوعی خودخواهی و خودبینی است که در بعضی از افراد وجود دارد. قرآن می گوید: «آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است) که واقع را آن چنان که هست می یابد. ﴿أَقْمَنَ زَيْنَ لَهُ سَوْءَ عَمَلِهِ فَرَأَاهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنْ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (سوره فاطر، آیه ۸)

۸- شیطان یکی از عواملی است که همواره در تلاش است تا مؤمنان را از مسیرشان منحرف کند این تلاش از طریق وسوسه است. ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۲۱) وسوسه به معنای دعوت کردن آهسته و پنهانی به امری است. شیطان وسوسه هایش را با محتوای های مختلف ممکن است انجام دهد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (سوره نور، آیه ۲۱) گاه تهدید است، گاه زینت دادن اعمال در نظر خودشان است. ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَری مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (سوره انفال، آیه ۴۸)

گاه ارائه ی آرزوهای دور و دراز است. ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ﴾ (سوره محمد ﷺ، آیه ۲۵)

گاه ایجاد فراموشی است ﴿سوره یوسف، آیه ۴۳: قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خَضَرٍ وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رَأْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرَّءْيَا تَعْبُرُونَ﴾
 گاه بهم زدن رابطه میان افراد است. ﴿وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي﴾ (سوره یوسف، آیه ۱۰۰ و ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ (سوره اسراء، آیه ۵۳).
 گاه وعده دروغ و سرگرم سازی به آرزوهاست. ﴿يَعِدُّهُمْ وَ يَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (سوره نساء، آیه ۱۲۰).
 گاهی با وجود افراد القای فتنه می کند. ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ (سوره حج، آیه ۵۳)
 گاه از فقر آینده می ترسند ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۶۸) ولی هرچه می کند همه باید از راه همین حواس و ادراک حسی، خیالی، وهمی و عقلی عبور کند تا به تصمیم و رفتار برسد؛ بنابراین می توان آن را از نوع خطای ادراکی دانست.

«غلط بودن اطلاعات اولیه و مقدمات یک برهان» را در هر استدلالی که اشکالی به مقدمات آن وارد باشد می توان یافت و ارتباط مستقیمی با عوامل مؤثر بر ادراک و خطاهای ادراکی ندارد پس به آن نمی پردازیم.

• ادراک فراحسی^۱ در قرآن و روایات

با اینکه بحث از ادراکات انسان از کهن ترین مباحث روان شناسی به شمار می آید اما بحث از ادراکات فراحسی سابقه ی چندانی در میان دانشمندان روان شناسی ندارد. آیات قرآن کریم نیز با صراحت از این ادراکات فراحسی بحث نکرده اند اما آیات فراوانی از قرآن کریم وجود دارد که به پدیده هایی پرداخته اند که قابل انطباق با پاره ای از انواع ادراکات فراحسی هستند.

در ادراکات فراحسی چند مقوله ی مهم شامل دورآگاهی^۲، غیب گوئی^۳، آینده نگری، اثر ذهن بر ماده^۴ و روشن بینی (دیدن اشیای ماورایی)^۵ مورد توجه اند. مباحثی نیز تحت عنوان: علوم غریبه مثل سحر، جادو، جفر، احضار ارواح، جن، تجرید نفس و... مطرح می شود. این مقولات بخشی از توانایی های ادراکی خارق العاده همه ی انسان ها هستند که امکان توسعه و پرورش آنها در همه ی افراد وجود دارد. این موضوعات اولاً همه داخل در بحث ادراک نیستند بلکه بسیاری از آنها به رفتارهای خارق العاده مربوط می شوند؛ دوم اینکه ما امکان بررسی ادراک فراحسی از جهات مختلف فلسفی، عرفانی، روان شناختی، فیزیکی و ... را نداریم بنابراین فقط آن چه را که در قرآن کریم آمده و به ادراک حسی مربوط می شود مورد اشاره قرار می دهیم تا معلوم شود ادراکات انسان وسعت بسیار زیادی دارند که باید با آنها برخورد عالمانه و دقیق داشته باشیم. این موارد به شرح زیر است:

۱- تسبیح گوئی کوه ها همراه با حضرت داوود علیها السلام:

﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۷۹)

و ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ﴾ (سوره ص، آیه ۱۸ و ۱۹)

¹ -extra-sensory perception

² -telepaty

³ -psychometry

⁴ -psychokinesis

⁵ -telekinesis

و «وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (سوره ی انبیاء، آیه ۸۱)
و «وَيَسِّحُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ» (سوره رعد، آیه ۱۳)

و «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (سوره اسراء، آیه ۴۴)

این آیات ارتباط برقرار کردن انسان با طبیعت را به صورت فراحسی بیان می‌کند؛ برخی رویدادهای مربوط به حضرت داوود و حضرت سلیمان علیه السلام نشان می‌دهد طبیعت دارای شعور است و این شعور فراتر از آن است که انسان بتواند به صورت حسی آن را دریافت کند.

۲- بویایی از راه دور:

وقتی برادران حضرت یوسف علیه السلام برای بار سوم به دربار عزیز مصر رفته بودند و حضرت یوسف علیه السلام را شناختند و از گذشته‌ی خود اظهار پشیمانی کردند؛ حضرت یوسف علیه السلام آنان را به بخشش الهی امید داد و گفت: پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید تا بینا شود؛ از سوی دیگر حضرت یعقوب علیه السلام که در کنعان به سر می‌برد واز آن‌چه در مصر میان برادران رخ داده بود خبر نداشت بوی حضرت یوسف علیه السلام را اشتشمام کرد ... «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ» (یوسف ۹۳ و ۹۴).

این پدیده با توجه به فاصله‌ی آنها از یکدیگر فراحسی تلقی می‌شود که شاید بتوان آن را با تلپاتی یعنی نوعی انتقال فکر از مناطق دور دست تطبیق داد.

۳- غیب و پیشگویی:

درباره‌ی حضرت مریم علیه السلام گزارش‌های فراوانی در قرآن وجود دارند که فراحسی هستند که برخی قابل انطباق بر پدیده‌ی غیب بینی هستند؛ مثل نازل شدن فرشته‌ی الهی بر او و مکالمه‌ی میان آنها «وَ أَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» (سوره مریم ، آیه ۱۶) که در این مکالمه حضرت مریم علیه السلام از باردارشدن غیرطبیعی خود آگاه شد؛ و یا داستان حضرت یوسف علیه السلام که وقتی خود را به برادرانش معرفی کرد پیراهن خود را به آنها داد و پیشگویی کرد که پیراهن را ببرید، آن را به صورت پدرم بیندازید وی بینا خواهد شد آنگاه همه‌ی نزدیکان خود را پیش من می‌آورید. «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره یوسف، آیه ۹۳)

۴- وحی:

در مورد پدیده‌ی وحی باید دانست که عبارت است از ارتباطی که میان خداوند و حجت خویش در روی زمین شکل می‌گیرد که دانش بشری هرگز توانایی درک آن را ندارد تنها می‌توانیم با توجه به آیات قرآن پی به این ارتباط ببریم «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (سوره شوری، آیه ۷) و «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أُنْذِرْ لِنَفْسِهِ أَنْ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» (سوره انعام ، آیه ۱۹)

۵- الهام:

عبارت است از در دل خطوط کردن یا دریافت اندیشه، یا حقیقتی بصورت غیرحسی و نمایی وبدون استفاده از ابزارها ومکانیزم‌های متعارف مادی.

۶-روایای صادق:

مصدق‌های فراوانی پیرامون رؤیای صادق در قرآن و روایات وجود دارند و آن زمانی است که فرد در حالت خواب اطلاعاتی را دریافت می‌کند که با واقعیت بیرونی ارتباط دارد؛ مثل حضرت یوسف علیه السلام که در خواب دید یازده ستاره و خورشید و ماه به اوسجده می‌کنند. ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ (سوره یوسف، آیه ۴) این رؤیا زمانی که حضرت یوسف علیه السلام فرمانروای مصر بودند و برادران وی با پدر و مادرش پیش او رفتند تعبیر شد؛ و یا تعبیر خواب دو کارگزار حکومت مصر ﴿يَا صَاحِبِيَ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ (سوره یوسف، آیه ۴۱) و یا روایای حاکم مصر در مورد هفت گاو چاق و لاغر ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ﴾ (سوره یوسف، آیه ۴۳) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رؤیایی دید و آن را به مسلمانان گزارش داد که بر منبر خویش بوزینه‌هایی بالا وپایین می‌روند (حدیث اریکه)؛ تعبیر آن این بود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رهبری جامعه به جانشین دروغین آن حضرت خواهد رسید.

۷-علم لدنی:

یکی دیگر از مصداق‌های ادراک فراحسی علم لدنی است که عبارت است از علمی که خداوند متعال به حجت‌های خویش (پیامبر و امام) هدیه می‌کند؛ مثلاً در مورد حضرت خضر علیه السلام آمده است که خداوند علم فراوانی را از همین طریق به او آموخت. ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعِلْمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (سوره کهف، آیه ۶۵) یا در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است آگاه به اخبار پیشین و پسین است. ﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾ (سوره طه، آیه ۹۹) در مورد حضرت سلیمان علیه السلام آمده است که دانشی از کتاب به او داده شده بود. ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ (سوره نمل، آیه ۴۰) و یا حضرت یعقوب علیه السلام وقتی پیراهن یوسف را به صورت انداخت و بینا شد فرمود آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَارتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (سوره یوسف، آیه ۹۶).

فرق تله‌پاتی و مکاشفه:

تله‌پاتی از لحاظ لغوی به معنی «آن‌چه از دور احساس می‌شود» است و در متافیزیک ایجاد ارتباط از طریق افکار، بدون استفاده از ابزار و حواس پنجگانه و کلام است و در فراروانشناسی قدرت و استعداد مخابره‌ی پیام یا تصویری از ذهن به ذهن فرد دیگر بدون استفاده از وسایل حسی مانند: سخن گفتن و مشاهده‌ی علائم یا حرکت است. مکاشفه به معنی آشکارشدن اسرار و امور غیبی است و آنچه در آن به عنوان رکن اصلی نمود داردچشم حقیقت بین است. چنین حقیقتی برای برخی از انسان‌ها در طول زندگی شان حاصل می‌شود. اما این ادراکات انوعی دارند که دسته‌ای از آنها تله

پاتی نامیده می‌شود؛ به عنوان مثال به ذهن شخصی خطور می‌کند که شخصی در جایی، کاری را انجام داده و بعدها صحت آن معلوم می‌شود. این نوعی ارتباط روحی است ولی دلیل بر این نیست که آنان از اولیاء یا دشمنان خدا هستند اما مکاشفه حالتی روحی میان خواب و بیداری است که برای شخص پیش می‌آید و در چنین حالتی چیزهایی را مشاهده می‌کند. مکاشفات دو گونه هستند: الف) ربّانی ، ب) شیطانی

پس انسان باید وقتی مطلبی را می‌شنود و یا درک می‌کند به بررسی آن پردازد تا بیابد که این القاء از سوی شیطان است که می‌خواهد انسان را گمراه کند و یا مکاشفه‌ی شیطانی است ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ (سوره ص، آیه ۸۲ و ۸۳) برای مثال ممکن است به بهانه‌ی نماز شب و قرائت قرآن دستور ترک درس خواندن را بدهد، این یک نوع مکاشفه‌ی شیطانی است. پس برای تشخیص مکاشفه‌ی صحیح از ناصحیح باید مضمون مکاشفه را بر کتاب و سنت عرضه کرد؛ اگر موافق قرآن و حدیث باشد صحیح است و اگر مخالف کتاب و سنت باشد شیطانی و ناصحیح است.

• شناخت در قرآن

شناخت، به فرایندهای درونی ذهن یا شیوه‌های پردازش اطلاعات اطلاق می‌شود. روشی که به وسیله‌ی آن اطلاعات را مورد توجه قرار می‌دهیم. هم‌چنین تشخیص داده، به رمز در می‌آوریم و در حافظه ذخیره می‌کنیم تا هنگام نیاز آن‌ها را بازبازی کرده و از آنها استفاده کنیم. افراد از طریق فرایندهای شناختی، جهان پیرامون خود را می‌شناسند و از آن آگاهی کسب می‌کنند. قرآن کریم به صورت صریح انسان را به شناخت دعوت می‌کند و از او می‌خواهد در پدیده‌ها تفکر کند و تفکر و تدبیر داشته باشد.

مثلاً تدبیر در احوال گذشتگان ﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۳۷)

اندیشیدن به خلقت گیاهان و میوه‌ها ﴿انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَبَنِيهِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (سوره انعام، آیه ۹۹)

تدبیر در خلقت آسمان و زمین و خلقت انسان ﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (سوره یونس ، آیه ۱۰۱)

توجه به طعام ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ (سوره عبس، آیه ۲۴) کیفیت طعام ﴿أَحَدَكُمْ بِوَرَقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾ (سوره کهف، آیه ۲۰)

از درخواست‌های مکرر انسان برای تأمل است.

به طور کلی می‌توان به چند دسته آیات اشاره کرد که دلالت و تأکید بر علم و شناخت دارند:

۱- آیاتی که تشویق به فراگیری می‌کند.

۲- آیاتی که به گرامیداشت عالمان و دانشمندان می‌پردازد. ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾ (سوره فاطر ، آیه ۲۸)

۳- آیاتی که به تکریم علم و یقین و تبیین انسانیت بر اساس آگاهی می‌پردازد. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾ (سوره حج ، آیه ۴)

در نظر قرآن کریم بدترین جنبندها کسانی هستند که گویا کر و لال هستند و هیچ تعقل نمی‌کنند. ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (سوره انفال، آیه ۲۲).

ابزارهای شناخت انواع مختلف حسی، عقلی، شهودی و نقلی دارند و به تعبیر دیگر دارای مراتب مختلفی هستند. همان گونه که در ادراک حسی، یک شرایط اساسی و پایه‌ای مثل سلامت حواس باید حاصل باشد در شناخت حق و باطل نیز شرایط اساسی وجود دارد؛ از جمله:

تَقُوا که قرآن با صراحت بارها از آن یاد می‌کند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (سوره انفال، آیه ۲۹)
گناه نکردن و دنیاطلب نبودن ﴿كَأَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (سوره مطففین، آیه ۱۴)
و متابعت نکردن از شیطان ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۶۸).

ادراک عقلی و ادراک قلبی دو شیوه‌ی ادراک هستند. این ادراک‌ها گاه بدون واسطه‌ی ابزار حسی و بدون وساطت مفاهیم و تصورات هستند که ادراک شهودی و قلبی نامیده می‌شوند و گاه با وساطت مفاهیم و تصورات هستند که ادراک عقلی نامیده می‌شوند؛ در قرآن کریم آیات فراوانی به هر دو ادراک اشاره کرده است.

• فرا شناخت در قرآن

فراشناخت به معنای آگاهی فرد بر نظام شناختی خود و کنترل و هدایت آن است. در ادبیات روان شناسی، شناخت را معمولاً مترادف با تفکر می‌آورند، بنابراین فراشناخت را می‌توان آگاهی بر جریان تفکر و کنترل و هدایت آن تعریف کرد. هدف اساسی نظریه‌ی فراشناخت کمک به فرد برای اندیشیدن و پرورش مهارت فکر کردن است. هدف دیگرآموزش فرا شناخت، پرورش مهارت‌های انتقال یاد گرفته‌ها در موقعیت‌های متعدد است. در روان شناسی نخستین بار هری هارلو مفهوم «یادگرفتن یادگیری» را در یک رشته آزمایش با میمون‌ها بکار برد. او نتیجه گرفت که میمون‌ها هرچه مسائل بیشتری حل می‌کردند، در حل مسئله تواناتر می‌شدند؛ یعنی یاد می‌گرفتند که چگونه یاد بگیرند.

در آموزه‌های اسلامی نیز مواردی از دانش فراشناخت و تجربه فراشناخت یافت می‌شود. برای مثال:

۱- آن چنان که باید برای غذای جسممان شرایطی احراز کنیم، در مورد غذای روحمان نیز باید مواظبت کنیم که از چه طریقی به دست آورده‌ایم و چگونه باید برای تقویت علمی خود در موضوعات خاصی که سفارش شده است برنامه ریزی کنیم. فرایند این عملکرد ناظر به موضوع فراشناخت است.

۲- غفلت: یعنی توجه نکردن به دانش‌ها و گرایش‌های درونی خود. قرآن و روایات همواره در جهت غفلت زدایی یادآوری و هشدار می‌دهد. غفلت و غفلت زدایی از مفاهیمی هستند که ما را به تجربه‌ای از نوع فراشناخت دعوت می‌کند. ﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۱) ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾، ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَخَيْفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۲۰۶)

همین معنی از غفلت در مورد خداوند متعال نسبت به کردار انسان‌ها نیز بکار رفته است. خداوند نه تنها به اعمال و رفتار ما علم دارد بلکه آن علم همیشه در محضر او حاضر است و از ما غافل نیست. ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۷۴)

۳- توبه: توبه نیز یکی از دستورات دینی است که لازم‌هاش مرور گذشته و ایجاد تجربه‌ای از نوع فراشناخت است. توبه یعنی مرور و داوری ارزشی نسبت به گذشته، این مرور و داوری باید به قدری جدی و روشن باشد که به تصمیم بر اصلاح، جبران، یا تکمیل آن منجر شود ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيْنَا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۶۰)

ما در تمام این سه مرحله تجربه‌ای فراشناختی خواهیم داشت و آثار مثبت ارزشمندی بر این هرسه بار می‌آید. ﴿وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ (سوره هود، آیه ۴).

۴- توصیه به پیروی نکردن از ظن نیز اشاره به فراشناخت دارد چرا که فرد به شناخت‌های خود توجه کرده و خودش را نسبت به یک موضوع در جهل کامل، تردید، ظن یا علم می‌یابد. قرآن کریم از ما می‌خواهد از جهل و شک و ظن عبور کنیم و فقط به علم عمل کنیم. هم‌چنین پیروی از ظن را مورد نکوهش قرار می‌دهد ﴿وَ مَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ (سوره یونس، آیه ۳۶) و حتی پیروی از برخی ظن‌ها را گناه می‌شمارد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ (سوره حجرات، آیه ۱۲).

۵- برخی سرگذشت‌ها در قرآن نیز اشاره به فراشناخت دارند. مثلاً حضرت ابراهیم علیه السلام علم و ایمان به معاد دارد ولی بازهم از خداوند می‌خواهد که او را در مرحله‌ای بالاتر «اطمینان قلبی» سوق دهد. ﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْأً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۶۰) این درخواست نشان می‌دهد حضرت ابراهیم علیه السلام به سطوح مختلف شناخت‌های خودش و سطوح بالاتر نیز می‌اندیشد و آنها را برای خودش تحلیل می‌کند تا به اطمینان قلبی کامل برسد. ﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْأً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۶۰)

• امور فوق ادراک در قرآن و حدیث

منظور از فوق ادراک اموری است که آموزه‌های وحیانی به مناسبت‌های مختلف از آن یاد می‌کند و تذکر می‌دهد که انسان از درک آن عاجز است. برای مثال: ما از ادراک آتش جهنم، عظمت شب قدر و احوال روز قیامت عاجزیم چون با ظرفیت و ابزارهای ادراکی خود به این امور نمی‌رسیم. روان‌شناسی نیز راهی برای ادراک این مسائل پیشنهاد نکرده است چرا که اینها اموری هستند که باید به واسطه‌ی شناخت‌های دیگر، آنها را باور کنیم.

به عنوان مثال خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: هرگز مرا نخواهی دید ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید. هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد آن‌را همسان خاک قرار داد و حضرت موسی علیه السلام مدهوش بر زمین افتاد چون به هوش آمد، عرض کرد «خداوندا! منزهای تو از اینکه با چشم تورا ببینم» ﴿وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ ارْنِي مَا تُرَآءِي وَ لَكِنْ انْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلُ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۴۳)